

جستاری تطبیقی در شخصیت‌های اصلی رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و مقامات بدیع‌الزمان همدانی

مریم شفیعی تابان^۱، فرزانه دستمرد^۲، فاطمه گوشه‌نشین^۳

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

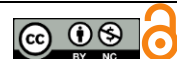
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Shafieetaban_m@pnu.ac.ir

چکیده

شخصیت‌پردازی، ستون اصلی هر اثر داستانی است و شناخت شخصیت‌ها به ویژه شخصیت اصلی داستان، (چه مثبت و چه منفی)، کلید درک عمق و پیچیدگی داستان به شمار می‌رود. این پژوهش، با تمرکز بر شخصیت اصلی، به مقایسه و تحلیل دو اثر ادبی شاخص فارسی و عربی، از دو دوره و دو فرهنگ متفاوت می‌پردازد: حاجی بابای اصفهانی در سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و ابوالفتح اسکندری در مقامات بدیع‌الزمان همدانی. حاجی بابا، با حرص و طمع بی‌حد و حصر، به دنبال قدرت و ثروت است و از هیچ عمل زشتی برای رسیدن به اهداف خود دریغ نمی‌کند. ابوالفتح اسکندری، شخصیت سیال و چندوجهی مقامات، با مهارت‌های گفتاری خود، مرزهای اخلاق را درنور دیده و نقدی ظریف بر جامعه زمان خود ارائه می‌دهد. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی، با رویکرد تطبیقی بر مبنای مکتب فرانسوی است. نتایج نشان می‌دهد هسته مرکزی این دو اثر بر پایه کنش و رفتار شخصیت‌هایی ضعیف و ناتوان می‌گردد. این شخصیت‌ها مولود اجتماعی هستند که فقر و بدبختی از ویژگی‌های بارز آن است و این افراد برای ادامه زندگی و حفظ بقا از هیچ‌گونه شیادی (تغییر هویت، تکدی‌گری، حيله‌گری، ریاکاری و دروغ‌گویی) رویگردان نیستند، با این تفاوت که مدار مقامات بدیع‌الزمان همدانی در کنار کنش، حول فصاحت و مهارت‌های زبانی و گفتاری شخصیت اصلی می‌گردد، ولی مدار رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، حول محور کنش و رفتارهای شخصیت اصلی می‌گردد.

کلیدواژگان: شخصیت اصلی، رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، مقامات بدیع‌الزمان همدانی، حاجی بابای اصفهانی، ابوالفتح اسکندری.



شیوه استناددهی: شفیعی تابان، مریم، دستمرد، فرزانه، و گوشه‌نشین، فاطمه. (۱۴۰۴). جستاری تطبیقی در شخصیت‌های اصلی رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و مقامات بدیع‌الزمان همدانی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۱۸-۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۶ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۴ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲ تیر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۹ آبان ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

A Comparative Study of the Main Characters in the Novel The Adventures of Hajji Baba of Ispahan and The Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani

Maryam Shafiee Taban^{1*}, Farzaneh Dastmard¹, Fatemeh Gooshehneshin²

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran

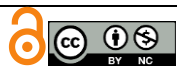
2. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: Shafieetaban_m@pnu.ac.ir

Abstract

Characterization is the cornerstone of any narrative work, and understanding the characters—especially the protagonist, whether positive or negative—is key to grasping the depth and complexity of the story. This study focuses on the main character to compare and analyze two prominent literary works in Persian and Arabic literature from different historical periods and cultural contexts: Hajji Baba in *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* and Abu al-Fath Iskandari in *The Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani*. Hajji Baba, driven by insatiable greed and desire for power and wealth, does not refrain from committing any immoral act to achieve his goals. Abu al-Fath Iskandari, the fluid and multifaceted protagonist of the *Maqamat*, transgresses ethical boundaries through his rhetorical skills and offers a subtle critique of the society of his time. The methodology of this study is descriptive-analytical with a comparative approach based on the French School. The findings reveal that the central structure of both works revolves around the actions and behaviors of weak and powerless characters. These figures are products of a society marked by poverty and misery, and they do not shy away from deceitful practices (such as identity alteration, begging, trickery, hypocrisy, and lying) to survive. However, there is a significant difference: while the *Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani* centers not only on action but also on the protagonist's eloquence and verbal skills, the novel *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* is primarily structured around the protagonist's actions and behaviors.

Keywords: *main character, The Adventures of Hajji Baba of Ispahan, The Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani, Hajji Baba, Abu al-Fath Iskandari.*



How to cite: Shafiee Taban, M., Dastmard, F., & Gooshehneshin, F. (2025). A Comparative Study of the Main Characters in the Novel *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* and *The Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani*. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-18.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 April 2025

Revise Date: 14 June 2025

Accept Date: 23 June 2025

Publish Date: 31 October 2025

مقدمه

شخصیت اصلی در عرصه ادبیات، در راستای انگیزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، مذهبی و هنری شاعران و نویسندگان باز آفرینی شده است.

شخصیتی که در مرکز داستان قرار دارد و توجه خواننده را به خود معطوف می‌کند، به عنوان «شخصیت اصلی» یا «شخصیت مرکزی» شناخته می‌شود (1). شخصیتی که تمامی رویدادها حول محور حضور او شکل می‌گیرد (2). این شخصیت‌های اصلی گاهی مثبت (قهرمان) هستند و گاهی منفی (ضد قهرمان).

ضد قهرمان به کسی گفته می‌شود که برعکس شخصیت قهرمان است و در جایگاه شخصیت اصلی در یک شعر، داستان یا نمایش، کاملاً بر خلاف یک قهرمان متعارف نقش ایفا می‌کند (3) و خصوصیات و خلقیاتی خلاف عرف و عادت مرسوم زمانه دارد (1). گاهی شخصیت منفی با داشتن خصوصیات بارز در مرکز اثر قرار می‌گیرد و به عنوان شخصیتی اصلی نقش خود را ایفا می‌کند که در اغلب موارد نقشی پایدار و تا انتهای داستان اثر دارد. نمونه چنین شخصیتی را در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی و مقامات بدیع‌الزمان همدانی می‌توان مشاهده نمود. به همین دلیل در این پژوهش، شخصیت اصلی ضدقهرمان در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی اثر جیمز موریه (فارسی) و مقامات بدیع‌الزمان همدانی (عربی) با رویکرد تطبیقی بر اساس مکتب فرانسوی بررسی و مقایسه می‌شود.

ادبیات تطبیقی در فرانسه آغاز شد و ویلمن^۱ در سال ۱۸۲۸ این اصطلاح را معرفی کرد. در ابتدا، این ادبیات به مقایسه شاعران کشورهای مختلف محدود بود و شیوه علمی مشخصی نداشت (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۱۸۱). با وجود تحولات در پژوهش‌های تطبیقی و تأسیس کرسی‌های ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های فرانسه و آمریکا در اواخر سده نوزدهم، نخستین اثر علمی جامع در این

حوزه توسط پل وان تیگم^۲ در اوایل قرن بیستم تألیف شد. معاصران او مانند ماریوس فرانسوا گویارد^۳ و پل هازارد^۴ نیز در تعریف علمی ادبیات تطبیقی و شکل‌گیری نخستین مکتب تطبیقی فرانسه تأثیرگذار بودند، مکتبی که تا میانه قرن بیستم، تنها مکتب متداول در اروپا بود.

گویارد ادبیات تطبیقی را به عنوان تاریخ روابط ادبی بین‌المللی تعریف می‌کند و پژوهشگر این حوزه را به کمین‌کننده‌ای در مرز زبان ملی تشبیه می‌کند که وظیفه‌اش ثبت و بررسی مبادلات فکری و فرهنگی بین ملت‌هاست (4). مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی تحت تأثیر فلسفه اثبات‌گرایی و نگرش تاریخی قرن نوزدهم قرار دارد و بر ارائه شواهد تاریخی و علمی تأکید می‌کند (5). در این مفهوم، ادبیات تطبیقی فراتر از مقایسه آثار ادبی است و هدف اصلی آن تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت‌هاست، نه صرفاً مقایسه.

روش‌شناسی

این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی با رویکرد تطبیقی، شخصیت اصلی را در دو اثر متفاوت یعنی مقامه و رمان و به دو زبان متفاوت یعنی فارسی و عربی به همراه نمونه و شاهد مثال بررسی می‌نماید. داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و با استفاده از ابزار یادداشت‌برداری گردآوری شده و به شیوه کیفی و محتوایی تجزیه و تحلیل شده است. دو کتاب رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی اثر جیمز موریه و مقامات اثر بدیع‌الزمان همدانی، منبع اصلی پژوهش به شمار می‌آیند.

یافته‌ها

معرفی شخصیت‌های اصلی دو اثر

در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی شخصیت اصلی حاجی‌بابا است. دلاک‌زاده‌ای اصفهانی که در جوانی از اصفهان خارج می‌شود و زندگی پر حادثه و پرفراز و نشیبی را پشت سر

3. Marius Francois Guyard

4. Paul Hazard

1. François Villemain

2. Paul Van Tieghem

می‌گذارد تا اینکه به دربار راه پیدا می‌کند و در این راه اخلاقیات را زیر پا می‌گذارد و از دزدی، حيله‌گری، ریاکاری، دروغ و بسیاری دیگر از رذائل اخلاقی به عنوان نردبانی برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌برد.

«ابوالفتح اسکندری» شخصیت اصلی در مقامات بدیع‌الزمان همدانی به شمار می‌آید. وی از طبقات پایین اجتماع است که در هر مقامه تغییر چهره می‌دهد و معمولاً در هیئت پیرمردی با لباس‌های مندرس و کهنه ظاهر می‌شود که برای برای بدست آوردن روزی اندک، با استفاده از قدرت سخنوری و حيله‌گری، مردم را فریب می‌دهد. ابوالفتح اسکندری دایم در سفر است و به ارزش‌های اخلاقی پایبند نیست. در واقع وی شخصیت نمادین

است که نویسنده اثر «در تأثیر با انسان‌های واقعی و یا قراردادهای اجتماعی و سیاسی یا اخلاقی محیط ظاهری آن دوران به تصویر کشیده است» (6)؛ دوره‌ای که مردم به خاطر وضعیت نابسامان اجتماعی و اقتصادی برای ادامه زندگی و حفظ بقا به هرگونه خفت و خواری تن می‌دهند. به عنوان نمونه اسکندری زمانی با هیئت کوری با عصایی زنگوله‌دار ظاهر می‌شود و با خواندن آهنگ و شعر معرکه می‌گیرد (مقامه المکفوفیه)، یا در میخانه مطربی می‌کند (مقامه الخمریه)، گاهی ادعا می‌کند که می‌تواند از وقوع سیل جلوگیری کند، یا مرده‌ای را زنده کند (مقامه موصلیه) و بدین طریق مردم را می‌فریبد و پول به چنگ می‌آورد.

جدول ۱. معرفی شخصیت‌های اصلی دو اثر

حاجی‌بابا (سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی)	ابوالفتح اسکندری (مقامات همدانی)
- دلاک‌زاده‌ای از اصفهان	- تغییر چهره در هر مقامه
- عبور از مرزهای اخلاقی برای رسیدن به موفقیت	- استفاده از حيله‌گری و سخنوری برای فریب مردم
- بکارگیری حيله‌گری و رذائل اخلاقی	- وابستگی کم به ارزش‌های اخلاقی
- سفر دائمی به دلیل شرایط اجتماعی	- سفر دائمی و نمادین‌سازی شرایط اجتماعی

پیشانی اجتماع و پرورش شخصیت‌های اصلی ضد قهرمان

شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه از عوامل مهم در پیدایش آثار ادبی به شمار می‌آیند. ادبا این شرایط حاکم بر جامعه خود را انعکاس می‌دادند یا مورد نقد و بررسی قرار می‌دادند. به نظر براهنی شاعر یا نویسنده یا حتی مورخ، از اجتماع و آراء و عقاید حاکم بر آن تصویری ارائه می‌دهند. حال اگر روابط اجتماعی معیوب و دارای نقص باشد، این افراد که متأثر از اجتماع هستند، تصاویری از این روابط ناقص را انعکاس می‌دهند (7). همچنین زرین‌کوب معتقد است که:

«ادب با محیط و طبقه اجتماعی و با نوع اقتصاد رایج در جامعه و کیفیت تولید در آن مرتبط است و در آن مرتبط است و در آن ادبیات به چشم پدیده‌ای است که محصول مبارزات طبقاتی در داخل جوامع است» (8).

و ادبا در واقع بلندگوی انتقادی اجتماع خود به شمار می‌آیند. در این بین نویسندگان داستان‌ها، رمان‌ها و حتی مقامه‌ها با خلق شخصیت‌ها و کنش آن‌ها وضعیت اجتماع خود را انعکاس می‌دهند.

ایران در اوایل قرن نوزدهم تحت سلطه فتحعلی شاه قاجار، یکی از بسیاری از وارثان استبداد ریشه‌دار در این سرزمین، اداره می‌شد. ضعف سیاست‌های حکومتی و ناکارآمدی نظام اقتصادی باعث بروز مشکلات جدی مانند مالیات‌های سنگین، رشوه‌خواری، چپاول، ناامنی، فقر، بی‌سوادی و ناآگاهی در کشور شده بود (9). همچنین به دلیل گستردگی مناسبات جهانی و روابط خارجی، ایران میان دو قدرت جهانی بزرگ قرار می‌گیرد و صحنه کشمکش میان این دو قدرت می‌شود که جنگ‌های ایران و روسیه را به دنبال

می‌آورد و نتیجه آن فقر و بدبختی مردم ایران، تحمیل قراردادهای ننگین و واگذاری بخش‌هایی از ایران به روسیه می‌شود (10). حاجی‌بابا در جامعه‌ای زندگی می‌کند که اغلب مردم در فقر و فلاکت به سر می‌برند و برای تأمین حداقل درآمد و بقای زندگی دست به هر کاری می‌زنند. او که از طبقات پایین جامعه بود، برای رهایی از فقر تصمیم می‌گیرد سفر کند و با کسب موقعیت‌های بهتر شرایط مطلوب‌تری برای خود فراهم سازد. او حتی برای تأمین مخارج خود به خواسته حکیم فرنگی مبنی بر فروش اجساد مردگان تن می‌دهد و «در حقیقت این کار، آن قدر برای رضای خاطر او (حکیم فرنگی) تلاش کردم که کیسه‌ام به سنگین و اوضاع و دستگام رنگین گردید» (11).

فقر اجتماعی هویت شخصیت اصلی مقامات همدانی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است که خرد شدن و به پستی و خواری سوق یافتن انسانیت، در طول داستان‌ها به صورت پررنگ و برجسته‌ای نمود می‌یابد و به یکی از درونمایه‌های اساسی تبدیل می‌گردد. در واقع بدیع‌الزمان همدانی سعی نموده تا در پس داستان‌های مقامات، تصویر سیاهی از جامعه عصر عباسی ترسیم کند. اجتماعی که در آن مردم برای زندگی و حفظ بقا از هیچ خفت و خواری روی نمی‌گردانند و دانش و انسانیت را برای بدست آوردن پول و سرمایه اندک فدا می‌کنند.

«در مقامه اسدی» شخصیت اصلی داستان به خاطر فقر و اینکه بتواند حس ترحم و دلسوزی مردم را بیشتر تحریک کند و پول بیشتری بدست آورد، با کودکان خود به گدایی می‌پردازد (12). وی در «مقامه جرجانی» در باب فقر می‌گوید: «باد نیازمندی و نسیم تهیدستی مرا نزد شما کشانید. خدا بر شما ببخشد. به لاغری تکیده از لاگران که راه‌نوردی پشت او را لاغر گردانیده، بنگرید. نیاز، او را نزد شما راهنمایی کرد و تهیدستی او را درمانده ساخت» (12). فقر مضمون محوری و پررنگ همه داستان‌های مقامات است. حتی یکی از مقامه‌های بدیع‌الزمان «المجاعیه» نام دارد؛ به

معنی گرسنگی. همچنین در «مقامه الدیناریه» شخصیت اصلی به خاطر تنگدستی، بدون هیچ واهمه و ابایی رکیک‌ترین دشنام‌ها را بر زبان می‌آورد. در اغلب مقامه‌ها خواننده داستان، به صورت مستقیم و از زبان ابوالفتح اسکندری یا به شیوه غیر مستقیم از فقر و محتاج بودن شخصیت اصلی آگاه می‌شود. این ویژگی در مقامه‌های «البخاریه»، «البصریه»، «الساریه»، «الاصفهانیه»، «الحزریه» و «الصفریه» نیز به دیده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که این فقر و تهیدستی است که شخصیت اصلی داستان‌های مقامات را به گدایی وامی‌دارد.

فقر و تنگدستی ناشی از شرایط حاکم بر جامعه، از مضامین اصلی دو اثر به شمار می‌آید و علت آن بی‌توجهی حاکمان و مسئولین و خودکامگی‌ها و بی‌توجهی آنان به مسائل و مشکلات مردم جامعه است. این امر سبب شده حاجی‌بابای اصفهانی و ابوالفتح اسکندری برای گذراندن زندگی به حيله‌گری و شیادی روی آورد و از هیچ گونه ننگی و بی‌آبرویی واهمه‌ای نداشته باشد.

به عقیده پوینده وحدت دیالکتیکی حقیقی فرد با هستی اجتماعی خود، شامل تضادهای اجتماعی است که سرنوشت فرد را تعیین می‌کند. این واقعیت به انسان نشان می‌دهد که او نمونه‌ای از ویژگی‌های عمومی یک طبقه است، نه به دلیل میانگین آماری، بلکه به خاطر خصوصیات واقعی که از سرنوشت عمومی طبقه‌اش ناشی می‌شود و در عین حال به‌طور عینی و فردی نیز قابل مشاهده است (13). این موارد، انتقاد اجتماعی از نظامی به شمار می‌آید که به نیازها و خواسته‌های جامعه رو به رشد فقرا و تهیدستان پاسخ نداده و در واقع انعکاس زمینه‌های اجتماعی و تاریخی است (14).

کنش شخصیت اصلی در دو اثر

تغییر هویت

بی‌ثباتی و تغییر هویت در بین شخصیت‌های اصلی ضد قهرمان امری رایج است؛ به این دلیل که این افراد آنچنان در گناهان و اشتباهات خویش غرق می‌شوند که راه چاره دیگری برای گریز

ندارند. لازم به ذکر است که چنین افرادی از گناهان خود اظهار ندامت و پشیمانی نمی‌کنند و خیلی ناراحت نمی‌شوند (15).

تغییر هویت و چهره‌های متفاوت پیدا کردن در شخصیت حاجی‌بابا دیده می‌شود. او از شاگرد سلمانی بودن، حسابدار تاجری می‌شود، سقایی می‌کند، به توتون‌فروشی می‌پردازد، درویشی و معرکه‌گیری هم پیشه می‌کند. بعد از آن به شاگردی حکیم‌باشی در می‌آید. نسقچی می‌شود و به خلق و خوی آنان در می‌آید، با علما و مجتهدان نشست و برخاست می‌کند و به هیئت آنان در می‌آید. تاجری پیشه می‌کند و به مشاور و کارپردازی منصوب می‌شود و سرانجام نقش منشیگری سفیر ایران به انگلستان را ایفا می‌کند. حاجی‌بابا، با شروع از شاگردی در سلمانی تا منشیگری سفیر ایران، از هیچ فرصتی برای پیشرفت فروگذار نمی‌کند. این تغییرات فراوان، هم از نظر اجتماعی و هم شغلی، به او اجازه می‌دهد تا با تغییرات شرایط، همچنان به پیشرفت خود ادامه دهد.

ابوالفتح اسکندری در هر مقامه تغییر هویت می‌دهد و برای بدست آوردن روزی اندک، با استفاده از قدرت سخنوری و حيله‌گری، مردم را فریب می‌دهد. در «مقامه اصفهانی» در شکل امام جماعت ظاهر می‌شود، در «مقامه مکفوفیه» هیئت پیرمردی کور ظاهر می‌شود. در «مقامه البخاریه» گدایی می‌کند و به هیئت‌های مختلف دیگری مانند واعظ، تاجر، شاعر و حتی دعانویس همدرد می‌آید. وی دائم حالی به حالی می‌شود و در هر مقامه‌ای تمامی به شکلی خاص در می‌آید. ابوالفتح در هر مقامه هویتی جدید به خود می‌گیرد. گاهی در نقش امام جماعت، زمانی به شکل پیرمردی کور و در مقام‌های دیگر به صورت‌های گوناگون مانند واعظ، تاجر یا گدا ظاهر می‌شود. این تغییرات مداوم نشانگر روش‌هایش برای بقا در جامعه‌ای است که فرصت‌های اندکی پیش رویش گذاشته است. بی‌ثباتی و تغییر هویت در این شخصیت‌ها نشان‌دهنده انعکاس شرایط اجتماعی و اقتصادی دوران آن‌ها است. آن‌ها شخصیت‌هایی

هستند که همواره برای ادامه زندگی به تغییر و تطبیق دست می‌زنند، اما از هدف و اصول ثابت برخوردار نیستند. این نمودی از وضعیت اجتماعی آشفته و نبود ارزش‌های پایدار در جامعه است، که نویسندگان این آثار با خلق چنین شخصیت‌هایی از وضعیت‌های اجتماعی و فرهنگی دوران خود انتقاد می‌کنند.

تکدی‌گری

تحلیل و مقایسه موضوع تکدی‌گری در شخصیت‌های ضدقهرمان آثار ادبی می‌تواند به درک بهتر رفتار اجتماعی و امکانات اجتناب‌ناپذیر آن‌ها در بستر تاریخی‌شان کمک کند. در متن حاضر، تاثیر تکدی‌گری بر شخصیت ابوالفتح اسکندری از مقامات بدیع‌الزمان همدانی بررسی و با شخصیت حاجی‌بابای اصفهانی مقایسه شده است.

از دیگر ویژگی‌های بارز شخصیت اصلی مقامات گدایی و در یوزگی است. قهرمان با آگاهی از اینکه در جامعه اسلامی صدقه دادن به گدا ارزش محسوب می‌شود؛ برای گذران زندگی این شیوه را برمی‌گزیند. به گفته مونرو^۱ دین، گدایان بی‌شرمی را که گستاخانه گدایی می‌کنند، توبیخ می‌نماید که بدون تردید رفتار گستاخانه این شخصیت‌ها در گدایی، متأثر از محیط اجتماعی و عقاید حاکم بر آن دوره است؛ زیرا مقامات بدیع‌الزمان همدانی مولود اجتماعی است که در آن افراد به دلیل فقر و ناداری، با استفاده از فریب و نیرنگ دست به گدایی می‌زنند و این گونه ضدقهرمان نیز در گدایی کردن انواع ترفندهای حيله‌گرانه را به کار می‌گیرد و با سخنان منتقدانه و رکیک خود ماهیت زاهدان، واعظان، قاضیان، والیان را به عنوان عاملان بدبختی مردم آشکار می‌سازد. وی حتی استفاده از دانش در راه گدایی را نتیجه وضعیت تأسف‌بار همین جامعه می‌داند. ابوالفتح اسکندری در «مقامه اصفهانی» درباره کاربرد علم و دانش خود برای گدایی می‌گوید: «این روزگار گجسته است، همچنان که آن را می‌بینی ستمگر است. بی‌خردی

1. James T. Munroe

در آن خوشایند و خرد تنگ و نکوهش است. دارایی {در آن به مانند} رؤیایی {زودگذر} است، ولیکن {همواره} پیرامن فرومایگان می‌گردد» (12). وی در «مقامه الاسدی» با فرزندانش گدایی می‌کند و مردم را متأثر می‌سازد و از آن‌ها پول می‌گیرد. در «مقامه البخاری» با استفاده از توانایی پسرش در سخنوری و با همدستی او گدایی می‌کند و در «مقامه الدیناری» ابوالفتح اسکندری رکیک‌ترین فحش‌ها را برای به دست آوردن پول به شخصیت مخالف بیان می‌کند. در مقامه «القریدی» شخصیتی چون «ابوزید» با آن همه دانش و ادب به خاطر شرایط نابسامانی که جامعه برای او رقم زده است، به میمون‌بازی می‌پردازد و خود را تا این اندازه خفیف و خوار می‌کند. به هر حال در هر مقامه قهرمان داستان در هر هیئتی و به هر شکلی خود را نشان می‌دهد و تابوهای انسانی و اخلاقی را در هم می‌شکند و از این کار نیز ابایی ندارد که هیچ، بلکه آن را حق مسلم خود می‌داند، چراکه بستر جامعه موجب به وجود آوردن جریاناتی شده است که تک‌تک ارزش‌های انسانی در آن رنگ باخته‌اند و تنها نیاز انسان‌ها برای تأمین معاش خویش در اولویت قرار گرفته است.

از ۵۲ مقامه بدیع‌الزمان همدانی، ابوالفتح در مقامه‌های الأهوازیه، البصریه، الحُلوانیه، الخَلَفیه، الخَمَریه، الرُّصایه، الساریه، الشیرازیّه، العلمیه، المارستانیّه، المَضیریه، المَجاعیه، المُلُکیّه، النیسابوریّه، الوجدیّه و الوعظیه گدایی نمی‌کند (16).

ابوالفتح با استفاده از فریب و نیرنگ به تکدی‌گری رو می‌آورد و از زبان تند و منتقدانه خود برای آشکار کردن حقیقت زاهدان، واعظان، قاضیان و والیان به‌عنوان مسئولان بدبختی مردم بهره می‌برد. او حتی دانش خود را وسیله‌ای برای گدایی می‌داند و از جامعه‌ای که او را به این راه کشانده انتقاد می‌کند. در هر مقامه، او هیئتی به خود می‌گیرد که تابوهای انسانی و اخلاقی را می‌شکند، و این رفتار را حق خود در برابر جامعه‌ای می‌داند که ارزش‌های انسانی را نادیده گرفته است.

برخلاف ابوالفتح، حاجی‌بابا به جای گدایی، جیره‌خوار اربابان خود است و هیچ‌گاه به‌طور مستقیم تکدی‌گری نمی‌کند. او به فرصت‌های شغلی مشروع (هرچند ناپایدار و متنوع) روی می‌آورد.

جیره‌خواری

شخصیت اصلی در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی معمولاً برای حفظ بقا و گذراندن زندگی جیره‌خوار اربابان متعددی می‌شود. عثمان آقا، ارسلان سلطان (رئیس ترکمانان)، حکیم‌باشی، نامرادخان، ملا نادان، میرزا فیروز، وزیر اعظم و در نهایت میرزا فیروز، اربابان حاجی‌بابا در این رمان به شمار می‌آیند. حاجی‌بابا به خدمت این اربابان در می‌آید و از آن‌ها جیره و مواجب می‌گیرد و بدین ترتیب روزگار را می‌گذراند. وی درباره درآمدن به خدمت ملا نادان می‌گوید: «خادم این مخدوم و سالک همان راهی بود که او می‌رفت. ولی چون اوضاعی پریشان داشت و محرری فردی که به عمادالاسلام پایتخت شهره داشت، خیلی نقل بود، به ناگزیر به انجام چنین کاری تن در داد» (11).

حاجی‌بابا برای گذران زندگی خود، به خدمت اربابان زیادی در می‌آید. او جیره و مواجب خود را از طریق این خدمات تأمین می‌کند. او اغلب به دلیل شرایط نابسامان و فقدان گزینه‌های بهتر، از روی ناچار به جیره‌خواری می‌پردازد و با سازگاری با موقعیتی که در خدمت این اربابان قرار گیرد، امرار معاش می‌کند. او به خود و دیگران اینگونه توجیه می‌کند که چاره‌ای جز انتخاب این مسیر نداشته است و این مسیر را به مثابه راهی برای ادامه زندگی در شرایطی سخت و پر از محدودیت می‌بیند. برخلاف ابوالفتح اسکندری که مستقیماً به تکدی‌گری روی می‌آورد، حاجی‌بابا از طریق جیره‌خواری، یک مسیر غیرمستقیم برای بقا برمی‌گزیند. او با جلب اعتماد و خدمت به اربابان، جیره خود را تضمین می‌کند. سازگاری و تطبیق حاجی‌بابا با شرایط، نشان‌دهنده نوعی از رفتار اجتماعی است که در زمانه‌های دشوار و پر از محدودیت اقتصادی

و اجتماعی رایج بوده است. این تطبیق‌پذیری و ناگزیری نقد غیر مستقیم وضعیت موجود و مشکلات اجتماعی است.

حیله‌گری

رمان سرگذشت حاجی‌بابا اصفهانی براساس حیله‌گری‌های شخصیت اصلی می‌گردد. حاجی‌بابا با سفر به مناطق مختلف و فریب دادن مردم به چیزهایی که می‌خواهد دست پیدا می‌کند. به عنوان مثال در مقبره‌ای نزدیک سمنان در هیئت درویشان در می‌آید و معرکه می‌گیرد تا مردم را فریب دهد (11) یا با حقه‌بازی و آگاهی از تنفر میرزا احمق حکیم‌باشی از سگ، یخدان‌های وی را صاحب می‌شود. ماجر از این قرار بود که میرزا احمق در اعمال مذهبی بسیار سخت‌گیر بود و در حلال و حرام و سواس داشت. حاجی‌بابا یخدانی لازم داشت و میرزا در یک اطاق دو جفت از آن را داشت. برای تصاحب آن‌ها نقشه‌ای می‌کشید. در نزدیکی خانه آن‌ها سگی زیر دیوار خرابه‌ای توله‌هایش به دنیا آورده بود. حاجی‌بابا مخفیانه توله سگ‌ها را به خانه می‌آورد و در یکی از یخدان‌ها قرار می‌دهد و در یخدان دیگر استخوان می‌گذارد. وقتی حکیم یخدان‌ها را پر از توله سگ می‌بیند، با این حکم که یخدان‌ها نجس شده، آن‌ها را بیرون می‌اندازد و با این تدبیر حیله‌گرانه حاجی‌بابا صاحب یخدان‌ها می‌شود (11). یا در استامبول با این ترفند خود را شبیه ترکان می‌کند و در دل آنان جای می‌گیرد. وی در این باره می‌گوید: در پاره‌ای جای‌ها به خاطر چهره ظاهری، خودم را به شکل سوداگر بغدادی معتبر درآوردم، زیرک، سنگینی و کم‌حرفی آنان را پیش گرفتم و بدین ترتیب بسیار ساده، در مدت کوتاهی همانند ترکان شدم (11).

در مقامات همدانی حیله‌گری و فریبکاری یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ابوالفتح اسکندری است که آن را به همراه گدایی به کار می‌برد. این هنر ضدقهرمان داستان‌های مقامات برای رسیدن به هدفش است. البته نکته جالب این است که او به خاطر این ویژگی ناپسند از سوی خواننده سرزنش نمی‌شود؛ زیرا این شخصیت

اصلی ضد قهرمان در داستان‌ها با بیان اوضاع آشفته اجتماعی و فرهنگی جامعه و اینکه با وجود داشتن دانش فراوان مجبور به گدایی کردن است، لذا این فریبکاری و حیله‌گری در نظر خواننده، تاوان و انتقام او از جامعه‌ای است که مردمانش ناآگاه و خرافاتی هستند و در مقابل ظلم و بی‌عدالتی حاکمان سکوت کرده‌اند. به عنوان مثال، ابوالفتح اسکندری، در مقامه «اصفهانیه»، در هیئت امام جماعتی ظاهر می‌شود و بعد از پایان نماز، از خوابی سخن می‌گوید که در آن پیامبر را دیده و آن حضرت دعایی به وی آموخته که پیروانش باید آن را بیاموزند و بدین ترتیب با سوءاستفاده از احساسات و عقاید دینی مردم، آن‌ها را سرکیسه می‌کند. عیسی بن هشام راوی مقامات در این باره می‌گوید:

«درهم‌ها بر سر او ریخت تا آنجا که در شگفت ماند وی بیرون رفت و من در پی او رفتم، در حالی که به خاطر توانایی وی در زوبین افکندن به خاطر شکار دل‌ها و نیز نیرنگ‌بازی‌اش در دستیابی به روزی شگفت‌زده بودم. از گشاده‌زبانی‌اش در بی‌شرمی و شیرین‌زبانی‌اش در گدایی و بند کردن مردمش با فریبکاری و مال‌ستانی‌اش با ابزارسازی. در اندیشه بودم که نگاه کردم و دیدم او ابوالفتح اسکندری است. گفتم: چطور به این نیرنگ دست یافتی؟ خندید و گفت: مردم اغلب خر هستند، آن‌ها را به هر جایی که دوست داری بکشان و سوارشان بشو و از طریق آنان برتری بجوی و بعد از آنکه به خواسته‌هایت از مردم، دست یافتی، بمیر، به این دلیل که نصیب خود را از جهان به اندازه کافی، یافته‌ای» (12).

در «مقامات همدانی»، ابوالفتح اسکندری به‌عنوان یک ضدقهرمان، مهارت‌های حیله‌گری و فریبکاری خود را در شرایط پیچیده و آشفته از نظر اجتماعی و اقتصادی به کار می‌برد. این ویژگی از او یک شخصیت پیچیده می‌سازد که در عین حال که به‌واسطه نیرنگ‌های خود به دنبال منافع شخصی است، از نگاه اجتماعی می‌توان آن را نوعی واکنش به فساد و بی‌عدالتی‌های موجود در

جامعه دانست. یکی از جالب‌ترین نمونه‌های حيله‌گری ابوالفتح اسکندری در مقامه «اصفهانیه» است که در آن به‌عنوان امام جماعت ظاهر می‌شود و با بیان خواب‌هایی که در آن پیامبر را دیده، به فریب مردم می‌پردازد. او از باورهای دینی مردم بهره می‌برد تا آن‌ها را سرکیسه کند و به اهداف خود برسد. این نوع فریبکاری به‌ویژه نشان‌دهنده استفاده از شرایط آشفته اجتماعی است، جایی که مردم تحت تأثیر باورهای مذهبی خود به سادگی فریب می‌خورند.

اسکندری در مقامه «الابلیسیه»، نیرنگ و فریبکاری را به اوج خود می‌رساند و موفق می‌شود شیطان را بفریبد و از او پول بگیرد. ابن هشام در این باره می‌گوید: «من گزارش آن پیر را به او دادم. ابوالفتح اسکندری دستار خویش را نشان داد. سپس گفت: این نتیجه بخشش وی نسبت به من است. گفتم: ای ابوالفتح اسکندری! تو از ابلیس هم باج گرفتی؟ تو چقدر باجگیری!» (12). این موقعیت نشان‌دهنده توانایی بالای اسکندری در فریبکاری است که حتی موجودات شیطانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

حيله‌گری یکی از ویژگی‌های برجسته شخصیت‌های ضدقهرمان در آثار ادبی است که از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف شخصی و اجتماعی استفاده می‌شود. در این تحلیل، نحوه به کارگیری حيله‌گری و فریبکاری توسط ابوالفتح اسکندری در مقامات همدانی و حاجی‌بابا در سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی بررسی شد. این دو شخصیت هرچند از نظر اجتماعی و تاریخی متفاوت هستند، اما در هر دو اثر از حيله‌گری به‌عنوان وسیله‌ای برای بقا و دستیابی به منافع به منافع فردی در برابر شرایط اجتماعی نابسامان استفاده می‌کنند. هرچند هر دو شخصیت از ترفندهای مختلف فریبکاری بهره می‌برند، اما تفاوت‌های عمده‌ای در زمینه اهداف و نوع استفاده از این ویژگی دارند. در مقامات همدانی، حيله‌گری ابوالفتح بیشتر به‌عنوان واکنشی به فساد اجتماعی و دینی جامعه مطرح است، در حالی که در سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، حيله‌گری حاجی‌بابا بیشتر به‌عنوان ابزاری برای بقا و

دستیابی به منافع شخصی در شرایط دشوار اجتماعی به تصویر کشیده شده است. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده ابعاد مختلف استفاده از حيله‌گری و فریب در آثار ادبی است که هرکدام در بستر خاص خود معنا و کارکردی متفاوت دارند.

دزدی

دزدی یکی از خصوصیات حاجی‌بابای اصفهانی است. او پس از یک سال اسارت در دست ترکمانان، اعتماد سلطان اصلا را جلب کرده و به عنوان راهنمای قافله در دزدی از کاروان‌سرای اصفهان فعالیت می‌کند. او با آشنایی کامل به کاروانسرا و حجره‌های بازرگانان، به حجره عثمان آغا رفته و کیسه‌ای زر پیدا می‌کند. این غنیمت باعث تحسین دیگر دزدان شده و به او پیشنهاد می‌شود که اگر یک سال با آنان همکاری کند، قطب دزدان خواهد شد (11). وقتی حاجی‌بابا، با فرستاده خبر بازگشت ملک‌الشعرای دربار ملاقات می‌کند، به طمع دریافت مزدگانی و پاداش، وقتی فرستاده می‌خواهد، نامه و اسب وی را می‌دزدد و به سوی تهران می‌تازد (11). این ویژگی در شخصیت اصلی مقامات همدانی دیده نشده است.

دزدی به عنوان یکی از خصوصیات حاجی‌بابا در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، میزان اخلاق‌گریزی و بی‌پروا بودن این شخصیت را به تصویر می‌کشد. دزدی به عنوان یکی از جلوه‌های بی‌اخلاقی حاجی‌بابا، وی را به عنوان شخصیتی با انگیزه‌های مادی و منافع شخصی به تصویر می‌کشد که در جامعه‌ای نابسامان برای بقا به هر عملی دست می‌زند. این ویژگی در ضدقهرمان مقامات همدانی دیده نمی‌شود، که می‌تواند نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادی در شخصیت‌پردازی این دو اثر و تفاوت در نحوه مقابله این دو شخصیت با ناملایمات اجتماعی باشد.

این تفاوت، چشم‌انداز متفاوتی از شخصیت‌های اصلی را در هر دو اثر به تصویر می‌کشد و نحوه مواجهه آن‌ها با مسائل اجتماعی را به نمایش می‌گذارد. در این زمینه، حاجی‌بابا به عنوان شخصیتی

مادی‌گرا و بی‌پروا معرفی می‌شود که برای دستیابی به منافع خود به دزدی متوسل می‌شود، درحالی‌که شخصیت مقامات همدانی عمدتاً از حيله‌گری و فریب برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌برد.

ریاکاری و دروغگویی

این بررسی به ویژگی‌های ریاکاری و دروغگویی در شخصیت‌های اصلی هر دو اثر می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این رفتارها به عنوان ابزارهایی برای بقا و مقابله با چالش‌های اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

ریاکاری و دروغ از دیگر خصلت‌های حاجی‌بابای اصفهانی است. به نظر ویکز^۱ بخش مهمی از اسباب بقای شخصیت‌های ضد قهرمان انجام امور غیراخلاقی همچون ریاکاری و تزویر به قصد فریب دیگران است (ویکز. نمونه بارز این ویژگی را در فصل «در تقدس‌فروشی حاجی‌بابا و آشنایش با مجتهد» (11) می‌توان مشاهده کرد. گویا این ویژگی را از پدرش به ارث برده است. خود حاجی‌بابا در مورد ریاکاری پدرش چنین می‌گوید که پدرم قبل از سفر، کار مغازه خود را به بزرگ‌ترین شاگردش می‌سپارد، ولی بعد از بازگشتن از کربلا، به خاطر رونق بازار، اول دکان را از شاگرد پس می‌گیرد و بعد با ریاکاری، در سایه نام کربلا و اظهار تقدس غیر از مشتریان قبلی، پای ملایان و دعوی‌داران دین را به دکانش باز می‌کند (11) و از همه جالب‌تر اینکه اطرافیان وی نیز بر این ویژگی دامن می‌زنند و از او می‌خواهند برای در امان ماندن باید به ظاهر دینداری و تقدس در پیش گیرد؛ زیرا «اگر آن میزان ریا به کار نبری که با آن بتوانی مجتهدی را فریب دهی، دیگر حاجی اصفهانی نیستی. سکوت کن، حیرت در پیش گیر، آه سرد بکش، به زمین نگاه کن، داغ بر پیشانی بز، خود را احمق نشان بده و دیگر به هیچ چیزی کار نداشته باش» (11).

از نمونه‌های دیگر آن، می‌توان به دروغ حاجی‌بابا به همسر سلطان ارسلان اشاره کرد، زمانی که سگ‌ها را از شب‌کلاه عثمان آقا در می‌آورد و آن را پنهان می‌کند و به دروغ می‌گوید: «به دلیل که دیشب چند گرگ را در اطراف کلاه دیدم، ترسیدم دهانشان را به خون آلوده کنند و ضرری برسانند، کلاه را در خاک پنهان کردم» (11). یا زمانی که به دایه شکرلب در مورد شغل و نسب خود دروغ می‌گوید که اگر می‌خواهی از نژاد و تبار پاک من باخبر شوی، بدانید که بانو و برادرانش و هر کسی که باشد، در مرتبه بلند حسب و نسب به غوزک پای من هم نمی‌رسند» (11).

حاجی‌بابا حتی به شاه هم دروغ می‌گوید، آنجا که ماجرای بازگشتش از انگلستان را برای شاه توصیف می‌کند:

«اعلی‌حضرتا، در راه انگلستان گرفتار طوفانی شدید که کشتی ما دستخوش باد شده از این سو به آن سو می‌رفت. من چون در اندیشه انجام اوامر مبارک شاه بودم و از فرط تحیر دهانم باز مانده بود. باد سهمگین چنان به شدت وارد دهانم شد که سه دندانم را از ریشه کنده و به حلقم فرو برد. پس دهان را گشوده جای دندان‌هایی را که سم اسب کنده بود نشان دادم...» (11).

ابوالفتح اسکندری که از سوی جامعه تحت فشار قرار گرفته و دچار فقر و دربه‌دري شده، ناچار است در برابر این وضعیت برای حفظ موجودیت و بقا، ترفندهای گوناگونی را به کار می‌بندد.

ابوحیان توحیدی صاحب کتاب‌های ارزشمند و دانش فراوان خود در مورد گذران زندگی و کسب روزی می‌گوید که من بارها مجبور به فروختن دین گشتم و به دروغگویی و ریا پرداختم و کارهایی انجام دادم که نوشتن آن شایسته آزاد مرد نیست. وی در پایان زندگی از اوضاع کار و زندگی آن چنان خشمگین شده بود که کتاب‌هایش را در آتش سوزاند (17).

«مقامه خمیره» از برجسته‌ترین مقامه‌ها با درونمایه ریاکاری است که نویسنده در آن از کسانی که دین را وسیله اهداف دنیوی قرار

1. Wicks

داده‌اند، انتقاد می‌کند؛ زیرا در آن عصر وعاظی بودند که در حضور امیران و پادشاهان به موعظه و نصیحت مردم می‌پرداختند، اما پنهانی، به فساد و لهو و لعب مشغول بودند. در این مقامه، عیسی بن هشام (راوی داستان)، پس از نوشیدن شراب در میکده، با دوستانش برای نماز به مسجد می‌رود. در آنجا ابوالفتح اسکندری، امام جماعت است. وی پس از نماز، باده‌نوشی عیسی بن هشام و دوستانش را آشکار می‌کند و سبب می‌شود آن‌ها مورد ضرب و شتم مردم قرار بگیرند و سوگند بخورند که دیگر به مسجد نروند. آن‌ها به میکده می‌روند و در کمال ناباوری ابوالفتح اسکندری را در آنجا می‌بینند (12).

اسکندری در «مقامه مکفوفیه» هیئت مرد کوری که ردای پشمی پوشیده ظاهر می‌شود. در پایان داستان متوجه ریاکاری ابوالفتح اسکندری می‌شوند (12). او حتی در «مقامه فریضیه» به دروغ از زن پیر و کودکش که در بصره‌اند و گرسنه مانده‌اند، سخن می‌گوید و احساسات تحریک حاضران مجلس را تحریک می‌کند (12).

در این داستان‌ها، ضدقهرمان به دلیل شرایط سخت اجتماعی و فشارهای بیرونی به ریاکاری و دروغ‌گویی روی می‌آورد. ابوالفتح اسکندری در مقامه‌ها نشان‌دهنده افرادی است که در محیطی مملو از نفاق و فساد فعالیت می‌کنند. این افراد برای زنده ماندن و مقابله با شرایط دشوار، شخصیتی واپس‌زده و دوگانه به نمایش می‌گذارند. مقامه‌ها به ویژه «خمریه» و «مکفوفیه» به نقد اجتماع و شخصیت‌های دینی‌ای می‌پردازند که در تضاد با ارزش‌های واقعی انسانی عمل می‌کنند و دین را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار داده‌اند.

حاجی‌بابا با تزویر و ریاکاری، تلاش می‌کند تا در شرایط نابسامان اجتماعی از مزایای آن بهره‌مند شود. او با استفاده از نام کربلا و ابراز تقدس، مشتریان جدیدی جذب می‌کند و حتی برای فریب مجتهدین و جلب نظر آنان دست به اعمال ظاهرسازانه می‌زند.

حاجی‌بابا دروغ را برای پیشبرد اهداف شخصی خود حتی در مواجهه با نزدیکان نیز به کار می‌برد. نمونه‌هایی از این دروغ‌ها در تعاملات او با بانو، دایه شکرلب و حتی شاه دیده می‌شود.

در هر دو اثر، ریاکاری و دروغ‌گویی به عنوان ابزارهایی برای بقا و تطابق با محیط اجتماعی نابسامان مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ زیرا «ضد قهرمان در شرایط سخت باید خود را به‌عنوان شخصیتی «واپس‌زده» نشان دهد. او در وضعیت‌های تنش‌زا قرار می‌گیرد که ممکن است ناشی از کشمکش‌های درون روانی یا فشارهای اجتماعی باشد. در این شرایط، ضد قهرمان باید از موجودیت خود در برابر تهدیدات دفاع کند. در جامعه‌ای که فرهنگ ریا و نفاق رواج دارد، ارزش‌های انسانی مانند دوستی و عشق به حسادت و نفرت تبدیل می‌شوند» (18).

البته در سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، به شکلی فردی‌تر و برای پیشبرد منافع شخصی و کسب مزایای موقت به کار می‌رود، در حالی که در مقامات همدانی، این ویژگی‌ها به وضوح به نقد جامعه و ارزش‌های دروغین معطوف است. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده دیدگاه‌های متفاوت فرهنگی و اجتماعی این دو اثر نسبت به اخلاق فردی و اجتماعی هستند.

سفرهای پی‌درپی

سفرهای پی‌درپی به عنوان یکی از عناصر مشترک در هر دو اثر سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی و مقامات همدانی، نقش کلیدی در پیشرفت داستان و توسعه شخصیت‌ها ایفا می‌کنند. این سفرها همواره با تحولات اجتماعی، اقتصادی و شخصیتی مرتبط هستند. در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، داستان سفرهای مکرر حاجی‌بابا روایت می‌شود. او از جوانی سفر خود را شروع می‌کند؛ حاجی‌بابای اصفهانی در جوانی به عنوان حسابدار یکی از مشتریان پدرش از اصفهان به تهران و با زائران حرم امام رضا به خراسان می‌روند، ولی در راه ترکمانان به آن‌ها حمله و او را اسیر می‌کنند. بعد از گذشت یک سال از اسارت می‌گریزد و به مشهد می‌رود،

فروش دخانیات را آغاز می‌کند، منتها به دلیل تقلب در کار و فروختن اجناس نامرغوب دستگیر و شکنجه می‌شود. پس از آن به تهران باز می‌گردد و در خدمت طبیبی در می‌آید، آنجا نیز در عشقی نافرجام، رقیب شاه می‌شود که به رسوایی می‌انجامد و حاجی‌بابا از ترس جان خود به قم می‌رود تا اینکه با شفاعت مجتهد اعظم، از سوی شاه عفو می‌شود. سپس برای تجارت به بغداد می‌رود و دوباره به تهران برمی‌گردد. به اصفهان می‌رود و کارپرداز شاه می‌شود و بعد از مدتی به عنوان منشی سفیر ایران به انگلستان می‌رود و در نهایت به تهران بازمی‌گردد. این رفت و آمدها و سفرها به خاطر اتفاقات نامطلوبی که ناشی از دروغ‌گویی و فریبکاری است، برایش پیش می‌آید و او ناگزیر، به گریختن روی می‌آورد. سفرهای حاجی‌بابا معمولاً در پی وقوع بحران‌ها یا اتفاقات نامطلوب مانند تقلب، رسوایی‌ها و مشکلات شخصی رخ می‌دهند و نشانگر فرار او از مسئولیت‌ها و پیامدهای اعمالش هستند، تا جایی که باعث رشد موقعیت و جایگاه اجتماعی او می‌شود و تجربه‌های جدیدی کسب می‌کند.

ضدقهرمان داستان‌های مقامات همدانی دائم در حال سفر است و از شهری به شهر دیگر می‌رود و دلایل مختلفی را برای سفر خود مطرح می‌کند؛ چنان‌که در مقامه‌های «الاسودیه»، «الاذریجانیه» و یا «السجستانی» مشکلات پیش آمده را علت سفرهایش می‌داند: «به سبب دارایی‌ای که بدان رسیده بودم متهم شدم. آواره و گریزان راه را پیش روی خود نهادم تا به بیایان آمدم» یا «نیازی سخت مرا به سیستان روانه ساخت. نیت آن نیاز را ستور خود گرفتم و بر پشت آن نشستم» (۱۲). وی در «مقامه الوعظیه» گشت‌وگذار را دلیل سفر خود می‌داند (همان: ۲۰۱). یا در «مقامه البلخیه» به خاطر شغلش سفر می‌کند (همان: ۳۱).

این سفرها نشانگر تغییرات مداوم در زندگی شخصیت و عدم ثبات او در یک مکان خاص است. سفر به شهرهای مختلف مانند سیستان، اهواز و عراق، نشان‌دهنده تلاش او برای فرار از مشکلات

و پیدا کردن فرصت‌هاست و به عنوان نمادی از بی‌قراری و جستجوی بی‌پایان ضدقهرمان برای یافتن مقصدی جدید نقش دارد.

هر دو اثر نشان‌دهنده شخصیت‌هایی هستند که از سفر به عنوان وسیله‌ای برای مقابله با مشکلات و یافتن فرصت‌های جدید استفاده می‌کنند. در مقامات همدانی، سفرها بیشتر جنبه گریز از مشکلات اجتماعی و اقتصادی دارند و بیانگر بی‌قراری و جستجوی بی‌پایان ضدقهرمان هستند. در مقابل، در سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، سفرها به عنوان ابزار تحول و توسعه شخصیت عمل می‌کنند و نشان‌دهنده توانایی تطابق‌پذیری او در وضعیت‌های مختلف و بحران‌های ایجادشده به وسیله اعمال خودش هست.

حاجی‌بابای اصفهانی و ابوالفتح اسکندری، شخصیت اصلی یا پیکارو؟

به شخصیت اصلی در رمان‌های پیکارسک پیکارو می‌گویند (۱۵). پیکارسک اثری است که در آن اغلب زندگی طبقه متوسط و بورژوا، با لحنی آمیخته به هجو و طنز به تصویر کشیده می‌شود و شرح زندگی انسانی آواره، خانه به دوش، بی‌سر و پا و ماجراجو، و از طبقه فقیر است که با در یوزگی و کلاه‌برداری روزگار می‌گذراند و از هر گونه کار جدی و دشوار امتناع می‌کند (۱). تعاریف گوناگون از پیکارسک بر چند نکته اصلی تأکید دارند:

۱) طبقه اجتماعی: پیکاروها معمولاً از طبقه پایین جامعه، فقیر و بی‌آبرو هستند. آن‌ها به جای تلاش برای پیشرفت از طریق کار سخت، راه‌های میانبر و اغلب غیرقانونی را انتخاب می‌کنند؛ (۲) سبک زندگی: آوارگی، خانه‌به‌دوشی، ماجراجویی و تنبلی از ویژگی‌های بارز سبک زندگی پیکارو است؛ (۳) روش‌های معیشت: در یوزگی، کلاه‌برداری، دغل‌بازی و حقه‌بازی از روش‌های اصلی تأمین معیشت آن‌هاست؛ (۴) اخلاق: پیکاروها هیچ تعهدی به

اخلاقیات ندارند و ضدقهرمان‌هایی هستند که با حيله و نیرنگ به دنبال پیشرفت هستند.

حال با آگاهی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و خصلت‌های پیکارو، آیا حاجی‌بابا شخصیت اصلی رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی و ابوالفتح اسکندری شخصیت اصلی مقامات بدیع‌الزمان همدانی را می‌توان پیکارو دانست؟

از میان ویژگی‌های یاد شده درباره شخصیت پیکارو، خصلت‌های تغییر هویت، تکدی‌گر، حيله‌گری، ریاکاری و دروغ‌گویی، سفرهای پی‌درپی و فقر در ابوالفتح اسکندری دیده شد، ولی در شخصیت حاجی‌بابا ویژگی جیره‌خواری دیده شد که در شخصیت ابوالفتح اسکندری یافت نشد.

شخصیت‌های اصلی و در عین حال ضد قهرمان هر دو اثر به اخلاقیات پایبند نیستند. ابوالفتح اسکندری در نهایت دشنام‌های رکیک می‌دهد و دستش به ضرب و جرح یا خون کسی آلوده نمی‌شود، ولی حاجی‌بابا «با پا گذاشتن بر سر دیگران و حتی جنازه آنان سبه عنوان مثال در ماجرای اعدام زینب- نردبان ترقی را طی می‌کند و با اشراف هم‌پایاله می‌شود» (11). خود ضدقهرمان در ماجرای دورباش شدنش می‌گوید که چه اندازه به انسان‌های معتبر اهانت کردم، و چقدر بدن محابا به سر و مغز مردم، چماق زدم تا آن اندازه که نسقچیان به من می‌گفتند: عجب حرامزاده‌ای داخل گروه ما شده. امیدوار بودم به اینکه مانند همکاران خود به کارآمدی و ظلم شدادی شهرت پیدا کنم و رفته رفته به مناصب عالیه دست پیدا کنم (11).

بر اساس ویژگی‌های ذکر شده، هم ابوالفتح اسکندری و هم حاجی‌بابا را می‌توان به عنوان پیکارو تحلیل کرد، هرچند که تفاوت‌هایی در ویژگی‌ها و رفتارهای آن‌ها وجود دارد. ابوالفتح اسکندری بیشتر نشان‌دهنده تجسم سنتی پیکارو است که در ماجراجویی‌ها و تغییر هویت‌های مختلف به دنبال بقا است، در حالی که حاجی‌بابا با زیرکی و بهره‌برداری از موقعیت‌های

اجتماعی، به سطوح بالاتری از قدرت دست پیدا می‌کند. در نتیجه، می‌توان گفت که حاجی‌بابا نه تنها خصوصیات پیکارو را دارد، بلکه در برخی جنبه‌ها فراتر رفته و به دنبال قدرت و اثرگذاری بیشتر است، در حالی که ابوالفتح اسکندری بیشتر به دنبال بقا و گذران زندگی است.

نتیجه‌گیری

در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی و داستان‌های مقامات بدیع‌الزمان همدانی، حاجی‌بابا و ابوالفتح اسکندری به عنوان شخصیت‌های اصلی ضد قهرمان معرفی می‌شوند. ویژگی‌های مشترک این دو شخصیت شامل تغییر هویت، حيله‌گری، ریاکاری و دروغ‌گویی است که ناشی از شرایط نابسامان اجتماعی و فقر است. هر دو شخصیت با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می‌کنند و برای فرار از این شرایط، تصمیم به سفر می‌گیرند. عوامل بدبختی آن‌ها، شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه است که آن‌ها را به دوری از انسانیت وادار می‌کند. در حالی که ابوالفتح اسکندری خود را در چهره افرادی غیرواقعی قرار می‌دهد، حاجی‌بابا در جایگاه شخصیتی واقعی جا می‌زند.

ابوالفتح اسکندری یکی از ویژگی‌های بارز خود را در تکدی‌گری نشان می‌دهد و در ۳۶ مقامه از ۵۲ مقامه به این کار می‌پردازد، در حالی که حاجی‌بابای اصفهانی بیشتر جیره‌خوار اربابان خود است. هر دو شخصیت از حيله‌گری و فریبکاری بهره می‌برند، اما اسکندری در مقامه «الابلیسیه» حتی ابلیس را نیز فریب می‌دهد. همچنین، دزدی به عنوان ویژگی حاجی‌بابا مطرح است که در شرایط مناسب انجام می‌دهد، در حالی که این خصلت در ابوالفتح اسکندری وجود ندارد. در هر دو اثر، ضدقهرمانان به طور مداوم در حال سفر هستند و از شهری به شهر دیگر یا منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌روند. این سفرهای مداوم و پی‌درپی بیشتر به دلیل عدم پابندی به اخلاق است و آن‌ها برای اینکه شناخته نشوند، یا لو نروند، تلاش می‌کنند در مکان قبلی زیاد توقف نکنند. آن‌ها در

واقع از مکانی به مکان دیگر می‌گیرزند. البته شخصیت اصلی مقامات همدانی برای این سفرهای خود دلایل دروغین متعددی ذکر می‌کند، مانند: مشکلات پیش‌آمده، گشت‌وگذار، شرایط شغلی، و....

ویژگی‌های مشترک این ضدقهرمانان شامل تغییر هویت، فقر، تکدی‌گری، حيله‌گری، ریاکاری و دروغ‌گویی است. در رمان سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، محور داستان حول رفتارهای ضدقهرمان می‌چرخد، در حالی که در مقامات همدانی، تمرکز بیشتر بر مهارت‌های زبانی و گفتاری ابوالفتح اسکندری است.

جدول ۱. مقایسه شخصیت‌های اصلی دو اثر

ردیف	ویژگی‌ها	حاجی‌بابا (سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی)	ابوالفتح اسکندری (مقامات همدانی)
۱	تغییر هویت	تغییر هویت به شخصیت‌های واقعی، مانند پوشیدن لباس مجتهد اعظم	تغییر هویت به تیپ‌های خیالی و غیر واقعی
۲	فقر و تنگدستی	فقر، جیره‌خوار و وابسته به اربابان	فقر و وابسته به تکدی‌گری
۳	حيله‌گری و فریبکاری	ماهر در فریبکاری برای پیشرفت اجتماعی	ماهر در فریب، حتی ابلیس را فریب می‌دهد
۴	دزدی	گاهی دست به دزدی می‌زند	دست به دزدی نمی‌زند
۵	سفرهای پی‌درپی	سفرهای پی‌درپی به دلایل مشابه و فرار از مشکلات	سفرهای پی‌درپی به دلیل مشکلات اجتماعی و اقتصادی
۶	خشونت و جفای جسمی	در موقعیت‌هایی دست به خشونت می‌زند.	از خشونت دوری می‌کند

مقایسه این دو شخصیت بر اساس مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، نشان می‌دهد که هر دو شخصیت در بسترهای فرهنگی و اجتماعی متفاوت، به نقد و بازتاب واقعیت‌های جامعه خود پرداخته‌اند. در حالی که حاجی بابا با نگاهی واقع‌گرایانه به تصویر فساد و تزویر در جامعه قاجاری می‌پردازد، ابوالفتح اسکندری با زبانی طنزآلود و انتقادی، به نقد ساختارهای قدرت و ارزش‌های حاکم در جامعه دوره عباسی می‌پردازد. در واقع هر دو شخصیت، به نوعی ideological standpoints. This study embarks on a comparative exploration of the principal characters in two landmark works: Hajji Baba in *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* and Abu al-Fath Iskandari in *The Maqamat of Badi' al-Zaman al-Hamadhani*. Both protagonists emerge as anti-heroic figures whose behaviors and transformations underscore a collective sociocultural pathology: societies fractured by economic deprivation, moral decline, and structural

نمایندگانی از تعاملات فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی و عربی هستند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The centrality of the main character in any narrative work serves as a vital structural and interpretive axis through which readers decode the social, political, and cultural contexts embedded in the story. In comparative literary studies, particularly when conducted through the lens of the French School of comparative literature, the analysis of main characters reveals not just aesthetic differences, but also societal critiques and

inequities. Drawing on established definitions, the “main character” refers to the individual around whom the plot revolves and whose traits and decisions significantly impact the narrative's development (1, 2). In both works, the protagonists challenge conventional heroic norms, instead embodying what Brombert terms the “anti-hero,” a figure who defies moral expectations and reveals the fractures of their society (3). The theoretical underpinning follows the French School's emphasis on tracing historical, cultural, and literary relations between nations (4, 5), focusing not merely on stylistic similarity but on literary exchange, influence, and sociocultural parallelism.

This study employs a descriptive-analytical method using a comparative framework informed by the French School of comparative literature. The primary materials include the Persian-language novel *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* by James Morier and the Arabic classic *Maqamat* by Badi' al-Zaman al-Hamadhani. Data collection was conducted through qualitative library research, with key narrative elements—especially characterization, dialogue, and thematic content—analyzed for cultural symbolism, sociopolitical commentary, and the construction of the anti-hero. The research examines the main character's actions, motivations, and contextual relevance, isolating the dimensions of deception, identity fluidity, mendacity, mendicancy, opportunism, and survival tactics. This multi-dimensional approach facilitates not just a comparison of

literary techniques but also an exposition of the societal decay and existential struggles embedded in the respective historical moments: the Qajar era in Persia and the Abbasid period in the Islamic world.

The results of the study underscore striking parallels in the character arcs of Hajji Baba and Abu al-Fath Iskandari, who both emerge from impoverished backgrounds and traverse a morally ambiguous landscape shaped by the need to survive. Hajji Baba begins his life as the son of a barber in Isfahan, navigating numerous social roles including dervish, merchant, doctor's assistant, and diplomat, in each of which he engages in fraud, manipulation, or moral compromise. His transformation is motivated not by ethical evolution but by strategic self-interest. In parallel, Abu al-Fath Iskandari operates through a series of performative identities—blind beggar, preacher, judge, and impostor—using rhetorical flair and trickery to manipulate public sentiment and secure subsistence. These characters are not anomalies but symptomatic products of their socio-economic environments, where corruption, desperation, and the erosion of public ethics serve as both backdrop and catalyst (6). The works construct an ethical vacuum in which survival justifies mendacity and exploitation. As Baraheni suggests, when social structures are deformed, literary figures mirror these fractures, becoming distorted themselves (7), a view echoed by Zarrinkoub's assertion that literature is inseparable from the class

struggles and economic conditions of its time (8).

The protagonists' identity transformations offer further insight into the sociopolitical critiques embedded in these texts. In Hajji Baba's case, identity is fluid, and each role he assumes—from barber's apprentice to embassy secretary—is adopted not out of personal development but as a calculated means of advancement. These shifts reflect an opportunistic mentality in a society where merit is secondary to deceit. Abu al-Fath's shape-shifting, by contrast, is less about career advancement and more about survival, an elaborate theater of improvisation wherein he dons multiple guises to exploit the religious and cultural values of those around him. In "al-Maqamah al-Isfahaniyyah," he impersonates a religious leader to solicit donations, in "al-Maqamah al-Makfufiyyah," he feigns blindness, and in "al-Maqamah al-Jurjaniyyah," he capitalizes on public pity to elicit charity (12). The characters' transformations also symbolize the instability of selfhood in a world that imposes constant moral and existential pressures. As Cuddon notes, such characters lose a stable identity in their descent into anti-heroism, failing to express regret and exhibiting emotional detachment (15).

The theme of mendicancy emerges with particular resonance in *The Maqamat*, where Abu al-Fath's repeated recourse to begging is framed both as a survival strategy and a satirical mirror held up to society. The narrator

Isa ibn Hisham often comments with irony and disbelief at the audacity and effectiveness of Abu al-Fath's cons. From his feigned piety to his staged blindness and even pretending to be a father of starving children, Abu al-Fath embodies the performative exploitation of social compassion. In contrast, Hajji Baba avoids direct mendicancy, instead attaching himself to patrons and relying on stipends. This contrast underlines their different strategies: Abu al-Fath uses deception to provoke public charity, while Hajji Baba seeks systemic parasitism through patronage. As Awad observes, Abu al-Fath's mendicancy is absent in only 16 of the 52 *Maqamat* stories (16), confirming how central this behavior is to his character. Mendicancy in these texts is not just a socioeconomic condition but also a narrative device for critiquing religious hypocrisy, governmental incompetence, and the exploitation of sentiment. The mendicant becomes a voice of dissent, exposing moral failings while simultaneously capitalizing on them.

In the domain of deceit and trickery, both protagonists excel, though their motives and implications diverge. Hajji Baba employs deception with a strategic purpose, from falsifying identities to manipulate political opportunities, to staging situations that result in material gain. For instance, he tricks his employer into discarding valuable ice chests by hiding dog remains in them (11). His deceptions are frequently calculated and cold, unburdened by guilt or reflection. Abu al-Fath,

while equally deceitful, frames his trickery as both a personal necessity and a sociocultural critique. In “al-Maqamah al-Isfahaniyyah,” he deceives worshippers by fabricating a dream about the Prophet and inventing a divine prayer, thereby exposing their gullibility. Isa ibn Hisham’s reflections underscore the absurdity of such blind religiosity, portraying Abu al-Fath as a performer of moral satire. His ability to deceive even the Devil in “al-Maqamah al-Iblisiyyah” further symbolizes his rhetorical dominance and society’s moral bankruptcy. These actions, while morally questionable, invite empathy by showcasing the character’s ingenuity in a world devoid of justice or fairness. Both works thus explore how deceit becomes a necessary life skill in corrupt societies.

Further distinguishing these characters are their relationships to theft and social violence. Hajji Baba commits theft multiple times, most notably when he robs a sleeping courier and steals a merchant’s gold. His actions are brazen and motivated by opportunism, with little reflection on their ethical implications (11). By contrast, Abu al-Fath, though a master of deception, does not engage in theft. His methods are rhetorical rather than physical, and he refrains from direct acts of violence. This difference emphasizes a critical divergence in the construction of anti-heroism: while Hajji Baba is willing to transgress legal and ethical boundaries for advancement, Abu al-Fath maintains a theatrical, if duplicitous, interface with society. Their relationship to

social mobility further distinguishes them: Hajji Baba eventually becomes an embassy secretary, leveraging his experiences for political ascent, whereas Abu al-Fath remains a wanderer, his critique embedded in perpetual displacement. Yet both are, in the structural sense, *pícaros*—figures from the picaresque tradition who live by their wits, reject stable labor, and embody moral ambiguity (1, 15).

In conclusion, this comparative analysis reveals that Hajji Baba and Abu al-Fath Iskandari, while shaped by different literary traditions and sociopolitical contexts, share a fundamental narrative function: to expose, critique, and subvert the moral and institutional frameworks of their societies. Their shared characteristics—identity transformation, mendacity, trickery, and itinerancy—frame them as anti-heroes, yet their differences—Hajji Baba’s opportunistic theft versus Abu al-Fath’s rhetorical mendicancy—highlight divergent cultural paradigms regarding power, ethics, and survival. Through their journeys, both characters reflect the fractures and failings of their respective worlds, offering readers a lens through which to understand the enduring interplay between literature, morality, and social critique.

References

1. Mir-Sadeghi J, Meymanat Z. Guide to Novel Writing. Tehran: Sokhan; 2022.
2. Jazini MJ. The Alphabet of Storytelling. Tehran: Hazāreh-ye Ghoghnoos; 2006.

3. Brombert VH. In Praise of Antiheroes: Figures and Themes in Modern Chicago. Chicago: Press of European Literature; 1999.
4. Guyard M-F. Comparative Literature. Cairo: Lajnat al-Bayan al-Arabi; 1956.
5. Abboud A. Comparative Literature and Modern Critical Trends. Alam al-Fikr (Kuwait). 1999;28(1):265-302.
6. Makaryk IR. Encyclopedia of Contemporary Literary Theory. Tehran: Agah; 2015.
7. Baraheni R. The Masculine History. Tehran: Nashr-e Avval; 1984.
8. Zarrinkoub A. Literary Criticism: Inquiry into Principles, Methods, and Critical Discourses with Historical Review. Tehran: Amir Kabir; 2013.
9. Bobani F. James Morier, Hajji Baba, and Colonial Literature. Contemporary World Literature Studies. 2008;13(43):5-27.
10. Zarghani SM. The History of Persian Literature and Its Geographical Domain, Vol. 4: Genre-Based Approach. Tehran: Fatemi Publishing; 2024.
11. Morier J. The Adventures of Hajji Baba of Ispahan. Tehran: Negah; 2023.
12. Hamadani Ba-Z. Maqāmāt. Tehran: Amir Kabir; 2008.
13. Poyandeh MJ. An Introduction to the Sociology of Literature. Tehran: Naqsh-e Jahan Mehr; 2013.
14. Siber H. Picaresque: The Story of Rogues. Tehran: Markaz; 2020.
15. Cuddon JA. A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory. Tehran: Shadgan; 2008.
16. Awad YN. The Art of Maqāmāt between the East and the West. Beirut: Dar Al-Fikr; 1979.
17. Rohani MH. A Word About Ḥariri's Maqāmāt. Literature and Languages (Chista). 1991(82-83):202-12.
18. San'ati M. Artistic and Psychoanalytic Analyses in Art and Literature. Tehran: Markaz; 2021.